

معيار اجرائی قاعده بطلان دليل در پرتو سياست کيفری ايران و آمريکا

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۴/۳۰

یوسف نیکنام^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲

دکتر امیر حسین رهگشا^۲-دکتر غلامحسین رضایی^۳

چکیده

قاعده بطلان دليل از جمله قواعدی است که همسو با حمايت از حقوق متهم شکل گرفته و توازن بين قدرت عمومی و حقوق متهم را ایجاد می کند به نحوی که تعادل پایه ای را برای بهبود عملکرد قوای عمومی و ایجاد خواستگاه اجتماعی، بدنبال دارد. این قاعده در نظام-های مختلف حقوقی بر اساس معیارهای مشخص پذیرفته شده و معیار اجرایی آن در نظام حقوقی ایران مبهم است. بنیان اجرایی قاعده بر اساس دو تفکر ذهنی و عینی استوار است. در رویکرد نخست مصالح فردی و جمعی موجب تعیین اجرای آن است اما در رویکرد دوم، وقایع خارجی که تجلی آن اصول و مقررات بنیادی و اساسی است، دادرسی کیفری را بهبود می بخشد. مطالعات نشان می دهد تحولاتی که در نظام دادرسی کیفری رخ داده است باعث شده که معیار اجرایی این قاعده تغییر نماید و اصول و مقررات بنیادی و اساسی در دادرسی کیفری که مبتنی بر تحولات حقوق بشری و جهانی است به عنوان معیار نوین در مرکز توجه قرار گیرد که موجب تغییر قوانین به سوی قوانین حقوق بشری خواهد شد. این بررسی با روش توصیفی-تحلیلی و با مقایسه تطبیقی در دو نظام حقوقی ایران و آمریکا صورت گرفته است و نتیجه آن تایید خیزش دو نظام حقوقی به سمت تفکرات عینی و توجه به معیارهای بنیادی و اساسی به عنوان اساس و مبنای شناسایی قاعده بطلان دليل و توجه و تاکید بر بهبود عملکرد دستگاه قضایی بر اساس تحولات نوین حقوق بشری می باشد.

واژگان کلیدی: اصول بنیادین کیفری، حقوق بشر، دلیل، معیار ذهنی، معیار عینی.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. niknamyousef@gmail.com

^۲ استادیار گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول). Dr.ragoshah@yahoo.com

^۳ استادیار گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. [. \(gh_g_rezai@yahoo.com\)](mailto:(gh_g_rezai@yahoo.com))

مقررات مربوط به دادرسی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، بطوریکه هدف دادرسی کیفری اشکار نمودن واقعیت قضایی و حمایت اساسی از حقوق اصحاب دعوی و منافع آنان و تضمین حقوق متهم است. عدم رعایت برخی از اصول و قواعدی که حاکم بر دادرسی های کیفری است، ممکن است ادله گرد اوری شده را با واکنش بطلان روبرو نماید. دادرسی کیفری تضمین دو حق در فرایند دادرسی است، از یک سو در راستای حفظ امنیت اجتماع و شهروندان ناچار به توسل به اصل آزادی تحصیل دلیل است و از دیگر سو برای حفظ منافع و حقوق شخصی افراد، لازم است ضمانت اجرایی وضع نماید که مجریان دستگاه عدالت کیفری را در نقض حقوق اساسی اشخاص منع کند. بنابراین دادرسی کیفری، بر دو دسته از مقررات است متکی است. دسته ای از مقررات وجود دارد که شرح وظایف و اختیارات مقامات قضایی و غیر قضایی در جریان رسیدگی به پرونده و دعوی کیفری را تعیین می کند و دسته ای دیگر مقرراتی هستند که حقوق، امتیازات و وظایف اصحاب دعوی کیفری را تعیین نموده و آن را تضمین می نماید. در راستای تعیین قلمرو اجرایی قاعده بطلان دلیل، باید با تجزیه و تحلیل منطقی بررسی شود نقض کدام دسته از مقررات دادرسی در فرایند رسیدگی کیفری، می تواند بطلان دلیل موجب گردد. آیا ضابطه و معیار خاصی در این راستا وجود دارد که راهنمای قاضی کیفری در استناد به آن برای تضمین دادرسی منصفانه قرار گیرد و همچنین متهم بتواند به نقض حقوق بنیادین و اساسی خود در رد ادله اکتسابی استناد کند؟

اصولاً قانونگذار در جهت نظم بخشی دادرسی کیفری حدود و اختیارات مجریان دستگاه عدالت کیفری را معین می نماید. شرح وظایف و اختیارات آنان، ترسیم کننده محدوده ی وظایف و نحوه عملکرد آنان محسوب می شود. از یک سو صلاحیت کاری مجریان بایستی معلوم گردد که سبب تداخل وظایف نشود و از سوی دیگر نحوه اجرای این وظایف تشریح می گردد که به روشنی دریابند چگونه باید به اجرای وظیفه بپردازند. اجرای صحیح وظایف در محدوده صلاحیت، همان نظم قضایی است که از سوی قانونگذار ترسیم می شود و نقض آن با واکنش همراه است. جریان دادرسی بایستی بر اساس قواعدی تضمین شود، به گونه ای که از اقدامات نامحدود و آزاد مجریان عدالت کیفری جلوگیری شود و بر جریان رسیدگی کیفری بایستی قواعدی حاکم باشد که شرایط اعتبار و صحت اعمال و تدابیر قضایی را روشن و تنظیم نماید. جریان دادرسی کیفری که مشتمل بر اقدامات و تدابیر قضایی است حاوی اصول بنیادین و راهبردی است و بطور قطع نمی توان گفت در فرایند دادرسی کیفری نقض کدامیک از این اصول باعث سلب اعتبار از اقدامات و اعمال دادرسی می شود. علاوه بر این در فرایند دادرسی کیفری، حقوق اشخاص که مداخله در امر دادرسی دارند پیش بینی و مورد شناسایی واقع شده است. این حقوق از این جهت است که چنین حقوقی موجود بوده و مورد شناسایی واقع شده و نه از این جهت که این حقوق به آنها اعطاء گردیده است. بنابراین برای شناسایی دامنه قاعده بطلان دلیل بایستی بدنبال معیارهایی باشیم که بتواند راهگشای ما در ارزیابی دلایل قرار گیرد.

۱- معیارهدف یا ذهنی^۱

¹ -subjective theory

بطور کلی وضع هر اصل و قاعده ای دارای علت وجودی و فلسفه ای است که قانون گذار هدف خاصی را بخاطر آن دنبال می نماید که ممکن است منبعث از نظریه ذهنی صورت گیرد. اصول و قواعد دادرسی هم از این امر مستثنی نیستند. نگاهی به تاریخ گذشته دادرسی کیفری این موضوع را روشن می نماید که اصول بنیادین دادرسی در جهت مصالح عمومی و مصالح خصوصی اشخاص شکل گرفته است و به مرور زمان قدرت الزام اور پیدا نموده است. به بیان دیگر نکته تاکید و تمرکز معیار ذهنی مبتنی بر هدف، مصالح عمومی و فردی است که دادرسی کیفری بر آن شکل گرفته است. بنابراین چنانچه ادله کیفری برخلاف مصلحت عمومی و یا منافع فردی گردآوری و کسب گردند موجب بطلان آن خواهد بود. بر این اساس مصلحت عمومی و یا فردی نقش اساسی در شناخت معیار اجرای قاعده بطلان خواهد داشت که به تفکیک بیان می گردد.

۱-۱- تامین مصالح عمومی

رویکرد مصلحت عمومی به طور عمده به عناصر اجتماعی موجود در انسانها نظر می کند و تلاش دارد که منافع آنان را در پرتو ملاک های تفسیر کند که راهنمای فرد عاقل و با وجدانی است که می داند در این دنیا تنها زندگی نمی کند و باید رفتارش را با منافع دیگران و خیر همگانی تطبیق دهد. (راسخ، ۱۳۹۳، ۱۲۱) مصلحت عمومی و منافع جامعه وابسته به کشف جرایم و شناخت مرتکبان واقعی جرم و محکوم نمودن آنها است و نیل به چنین اهدافی مستلزم وجود اصول و قواعدی در جهت تسهیل اجرای واکنش اجتماعی علیه بزهکاری در جامعه است. در حقیقت طبیعت امور کیفری ایجاب می نماید که قواعد و اصولی در دادرسی وضع گردد که مصالح عمومی را تامین نماید. کاملاً هویداست که نقض اصول و مقررات دادرسی که در جهت حفظ منافع عمومی است، تا چه حد می تواند مشکل ساز و خطر آفرین باشد زیرا نقض آنها همان نظم چالشی است که در زندگی اجتماعی به چشم می خورد. بدین بیان که اگر قاعده ای تنها برای تامین مصلحت خصوصی اشخاص باشد نمی تواند هدف و اساس دادرسی کیفری را تامین نماید. از لحاظ حقوقی، اغلب حقوق و آزادی های بنیادین در برخورد با مفاهیمی چون "نظم عمومی" یا سود همگانی،^۱ یا در مقام تعارض با یک حق یا آزادی دیگران از قابلیت نسبی شدن برخوردارند (گرگی، ۱۳۸۳، ۱۷) و از جهت دیگر نمی توان گفت مصلحت خصوصی اشخاص دارای اهمیت بالایی در دادرسی است. بنابراین همانظوری که اصل چهلم قانون اساسی اشاره به نسبت حقوق بنیادین دارد، ما باید مصلحت عمومی را بعنوان یک ملاک نسبی^۲ و نه بطور مطلق به عنوان معیاری برای اجرای قاعده بطلان دلیل بپذیریم. بر این اساس دادستان نمی تواند به دلایل نامشروع تحصیل شده بر مبنای اصل آزادی تحصیل دلیل استناد کند و مصلحت عمومی را تعلیل استناد خود قرار دهد. زیرا حقوق فردی و مصلحت عمومی هر دو شالوده و مبنای اصل آزادی تحصیل دلیل که یکی از قواعد دادرسی است، می باشد. مصالح عمومی مستقل از منافع فردی متهمان و حتی مجریان نیست. توسعه دامنه مصلحت عامه در این است که دستگاه عدالت کیفری مبتنی بر قواعد انسانی که حافظ حقوق متهمان و بزه دیدگان و کلیه افراد اجتماع است، باشد بر این اساس قانون آئین دادرسی کیفری رعایت حقوق شهروندی مقرر در قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی را از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی

۱-Public order

۲-General interest

۳- اصل چهلم قانون اساسی بیان می دارد هیچ کس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی دانسته است و نقض این حقوق را موجب جبران خسارت و اعمال کیفر دانسته و دلایل تحصیل شده را فاقد حجیت شرعی و قانونی اعلام می نماید.^۱

۱-۲-تامین مصالح فردی

بدنبال سقوط تفکر قرون وسطایی، اندیشه ای که مستقل از تفکر دینی بود خود را نشان داد. در اندیشه جدید، انسان و فرد بشری کانون توجه قرار گرفته و بر این اساس است که نظام لیبرالستی شکل می گیرد. در این نظام که مبتنی بر اصالت فرد است، قدرت عمومی دولت در مقابل فرد و گسترش آزادی انسان محدود شده و فرد و منافع او بر جامعه و مصلحت عمومی برتری پیدا می کند. فرایند دادرسی کیفری در نظام لیبرال مبتنی بر آزادی است و الگوی مورد قبول برای مداخله حاکمیت در زندگی شهروندان، اصل ضرر است و مادام که ادله جمع آوری شده موجب ضرر شخص را فراهم نسازد نمی تواند اعتبار آنرا متزلزل کرد. نظام حاکم بر ادله باید به گونه ای باشد که منافع خصوصی آنها را متزلزل ننماید و اختیار دولت محدود و مشخص است به نحوی که نباید متعرض حقوق گوناگون فردی شود. مراجع قضایی در جریان دادرسی کیفری باید به گونه ای رفتار نمایند که حقوق دفاعی متهم مورد آسیب واقع نشود. به بیان دیگر ارزش یابی دلایل به علت ارتباطی که با حقوق دفاعی و فردی متهم دارد بسیار مخاطره انگیز و حساس می باشد و بهمین جهت است که قانونگذار باید بکوشد که جریان دادرسی را بالحفاظ منافع خصوصی اشخاص ترسیم نماید. اصول راهبردی اجرای قاعده بطلان دلیل مبتنی بر مصلحت خصوصی همواره باید توسط قانونگذاران و قضات کیفری مورد توجه قرار گیرد و اصل آزادی تحصیل دلیل و یا نظام دلایل معنوی نباید محملی برای نقض و تعرض به منافع خصوصی افراد باشد.

۲-معیار اجرایی یا عینی^۲

برای اینکه معلوم گردد قاعده بطلان دلیل در جریان دادرسی چگونه اثر گذار است باید ملاک هایی که به طور عینی تعیین کننده این قاعده در دادرسی است مورد توجه واقع گردد. به بیان دیگر معیاری که این قاعده را در عمل به طور واقعی می تواند اشکار سازد، اصولی است که در دادرسی کیفری همواره مورد عمل قضایی قرار میگیرد و بر اساس آن قضاوت انجام می شود. اصولاً بعضی از مقررات دادرسی دارای وصف اساسی و بنیادی است که نقض هر یک از آنها دارای واکنش قضایی است. بنابراین تمام این موارد وقایعی است که در عمل و به طور خارجی در جریان دادرسی کیفری در حوزه دلیل مورد ملاحظه قرار می گیرد و برای دست یابی به یک نظریه درست و منطقی هر یک از ملاک های مذکور باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱-نظریه ابطال پذیری به موجب قانون

گاهی نقض یکی از قواعد دادرسی و بی اعتباری دلیل حاصل از عدم رعایت مقررات دادرسی توسط قانونگذار معین می شود و این قانونگذار است که تعیین می نماید، تخلف از چه مقرراتی موجب بطلان می شود. بر اساس این دیدگاه تنها در مواردی می توان به این قاعده استناد کرد که در قانون پیش بینی شده باشد و گرنه صرف نقض مقررات و قواعد دادرسی منتهی به بطلان نشده و می تواند ضمانت اجراهای دیگری را در پی داشته باشد. بر این اساس مصادیق بطلان

^۱ -ماده ۷ قانون آئین دادرسی کیفری و بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی

^۲ -objective theory

دلیل منحصر به موارد خاص و پیش بینی قانونگذار است و به دلیل اینکه خود قانونگذار مصادیق آنرا تعیین می نماید از تشتت آراء قضایی جلوگیری کرده و خسارت ناشی از اقدامات پلیس و قضایی را کم می نماید. ماده ۶۰ قانون آئین دادرسی کیفری به ضمانت اجرای بازجویی در تحقیقات اشاره داشته و تخلف از آن را موجب بطلان می داند. همچنین در ماده ۱۶۹ قانون مجازات اسلامی دلایل تحصیل شده ناشی از شکنجه را فاقد ارزش و اعتبار می داند و بیان می دارد اقراری که تحت اکراه، اجبار، شکنجه و یا اذیت و آزار روحی و جسمی اخذ شود، فاقد ارزش و اعتبار است و دادگاه مکلف است از متهم تحقیق مجدد نماید و بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، این گونه ادله را فاقد حجت شرعی و قانونی اعلام می نماید. نگاهی به قوانین برخی کشورها، نشان می دهد که قانونگذار آنها بر اساس دیدگاه قانونی، موارد بطلان دلیل را تعیین کرده اند. ماده ۱۲۶ قانون آئین دادرسی کیفری پرتقال موارد ممنوعیت های دلیل را بدین شرح اعلام نموده است: ۱- دلایلی که با توسل به شکنجه و جبر یا به طور کلی با صدمه به تمامیت جسمانی یا معنوی اشخاص تحصیل گردند باطل اند و نمی توانند مورد بهره برداری قرار گیرند ۲- دلایل تحصیل شده با وسایل زیر، حتی تراضی اشخاص، موجب صدمه بر تمامیت جسمانی یا معنوی تلقی می گردد: الف- اخلال در آزادی اراده یا تصمیم گیری با توسل به بدرفتاری، تعرضات جسمانی به هر وسیله ای و خواب مصنوعی یا به کاربردن حیله و وسایل خشونت بار ب- اخلال به هر وسیله، در قابلیت ذهنی وقوه تمیز و تشخیص پ- اعمال زور در خارج از موارد و محدودیت های پذیرفته شده در قانون ت: اعمال تهدید به میزانی که قانوناً قابل قبول نباشد و هم چنین ممانعت از استفاده از امتیاز مقرر در قانون یا مقید ساختن استفاده فرد از آن به تحقق شرایطی. ج- وعده امتیاز که قانوناً قابل قبول نباشد ۳- دلایل تحصیل شده از طریق دخالت در زندگی خصوصی، اقامتگاه، مکاتبه، مخابرات بدون رضایت ذینفع، ضمن حفظ موارد پیش بینی شده در قانون. ۴- وقتی کاربرد شیوه های تحصیل دلایل پیش بینی شده در این داده منتهی به وقوع جنایت هایی شود، دلایل مزبور صرفاً به منظور تعقیب مرتکبین جنایت مزبور می تواند بکار گرفته شوند، رویه قضایی قلمرو واقعی مقررات مزبور را در آینده مشخص می نماید. (گلدوزیان، ۱۳۷۰، ۱۱)

۲-۲- نظریه نقض اصول بنیادین و اساسی دادرسی کیفری

دعوی عمومی موضوع اصلی آئین دادرسی کیفری است و یک سلسله عملیات اجرایی کیفری وجود دارد که دعوی عمومی مشتمل بر آن می باشد. اعمال اجرایی کیفری از ابتدای دادرسی کیفری شروع می شود و در نهایت به اجرای حکم ختم می گردد، پس می توان گفت اعمال اجرایی کیفری تمام دادرسی کیفری را شامل می شود. اساساً اعمال اجرایی کیفری شکلی هستند و بهمین اعتبار است که گفته شده عمل اجرایی کیفری به کلیه اعمالی گفته می شود که در رسیدگی به دعوی عمومی صورت می گیرد و از سوی قانون گذار تعیین شده است تا دادرسی کیفری را بوجود آورد یا به جریان اندازد یا تعدیل نماید و یا به آن خاتمه دهد. (زراعت، ۱۳۹۰، ۲۰) از آنجا که اعمال اجرای کیفری توسط قانونگذار به شکل خاص تعیین می گردد که به همان شکل خاص اجرا گردد، شکلی بوده و برای مراجع قضایی لازم الاجراء می باشد. نقض این اعمال شکلی ضمانت اجراء ویژه ای را بدنبال دارد. اثبات وقوع جرم متکی به دلیل است و نقش تعیین کننده در دادرسی کیفری دارد و از آنجا که دلیل از دادرسی کیفری و اعمال اجرای جدا نیست در تمام جریان دادرسی کیفری نقش ایفاء می نماید. همین وابستگی دلیل به جریان دادرسی کیفری موجب می شود که در حوزه دلیل هم معتقد به اجرای آن به شکل

خاص باشیم. بنابراین صرف نظر از ماهیت خود دلیل یک سلسله مقررات حاکم بر دلیل است که دارای جنبه اجرایی و شکلی هستند.

بررسی نظام های کیفری حاکم بر دلایل در کشورهای مختلف نشان می دهد که امروزه نقض مقررات اجرایی و شکلی بطور مطلق با واکنش بطلان روبرو نیست و فقط عدم رعایت بعضی از این اقدامات است که بطور نسبی منجر به بطلان می شود، پس نمی توان به طور کلی و مطلق به این موضوع نگاه کرد زیرا برخی از اقدامات ممکن است توسط مجریان دستگاه عدالت کیفری بر خلاف قانون انجام شود ولی این نقض مقررات شکلی خللی در هدف قانون ایجاد ننماید. تاکید بیش از حد به شکل و ظاهر قانون با هدف دادرسی کیفری در تعارض است زیرا تنها رعایت مقررات شکلی غرض قانونگذار را تامین نمی نماید بطور مثال نقض بند ب ماده ۲۱۴ قانون آئین دادرسی کیفری در خصوص حمایت از شاهد در صورت افشای مشخصات شاهد و یا آدرس وی تاثیری در ماهیت دادرسی کیفری ندارد و متخلف طبق قانون بایستی محکوم گردد. بنابراین، دیدگاه الزامی بودن مقررات شکلی و اجرایی که مبتنی بر اجرای مقررات و تصمیمات به همان شکلی است که قانونگذار بیان نموده، نمی تواند ما را به سوی اجرای قاعده بطلان دلیل هدایت نماید، چه اینکه برخی مقررات و تصمیمات در دادرسی کیفری انچنان دارای اهمیت اساسی و بنیادی نیستند که بتوان گفت نقض آنها موجب بطلان آنها می شود و به عکس برخی از تصمیمات و اقدامات قضایی در فرایند دادرسی کیفری، جوهری و اساسی است که نقض آنها هدف دادرسی کیفری را متزلزل می نماید و واکنش بطلان راهی مناسب در مبارزه با چنین اقداماتی است. در پرونده هادسن که دادگاه میشگان وی را به اتهام داشتن مواد مخدر و اسلحه محکوم نمود ماموران در امر تفتیش منزل هادسن تخلف از مقررات نمودند و وارد منزل وی شده بودند و نامبرده درخواست بطلان و رد دلیل بدست آمده را داشت ولی دادگاه رأی داد که مقرر بطلان دلیل یا رد ادله نسبت به قاعده اعلام هویت و در زدن اعمال نمی شود، زیرا هدف قاعده یاد شده جلوگیری از خشونت، خسارت به اموال، حفظ حریم خصوصی است، نه ممانعت از اجرای قرار تفتیش اخذ شده معتبر و حتی دادگاه اهمیت تعقیب های حقوقی و مقررات پلیس را بیشتر از درخواست ورود به منزل و اعلام هویت دانست. (لاوه، ۲۰۰۹، ۷۷۱) در قانون آئین دادرسی کیفری ایران نیز راجع به تفتیش منزل در مواد ۱۲۲ لغایت ۱۶۷ به دلیل عدم اساسی بودن ان ضمانت اجرای بطلان پیش بینی نگردیده است و تنها خسارتی که ناشی از اقدامات ماموران پلیس وارد شود، قابل مطالبه دانسته شده است.

برای شناخت تفاوت اساسی اصول و مقرراتی که تنها واجد وصف بنیادی و اساسی در دادرسی هستند از اصول و مقرراتی که جنبه شکلی و تشریفاتی دارند باید به ماهیت آنها توجه کرد. از آنجا که بطلان دلیل ضمانت اجرای رفتار و عمل مجریان دستگاه عدالت کیفری در دادرسی است، به مرتکب توجه نداشته و توجه خود را نسبت به رفتار مجریان معطوف می نماید. قانونگذار تعیین می نماید که رفتار مجریان باید به گونه و شکل خاصی انجام پذیرد و چنانچه بر خلاف قانون انجام نشود فاقد اثر می باشد. هر رفتار ناقض قانون دارای ضمانت اجراء و واکنش خاص است و در حوزه دلیل، بطلان شدیدترین واکنش محسوب می شود. اما واکنش بطلان نسبت به هر رفتاری اعمال نمی گردد بلکه نسبت به نقض اصول و مقررات جوهری و اساسی اعمال می شود. اصول و مقرراتی که در دادرسی کیفری گنجانده شده است از اعتبار یکسانی برخوردار نیستند. بعضی از این اصول و مقررات نقش بنیادی و اساسی در دادرسی دارند به گونه ای که با هدف خاص و با مصلحت

اندیشی مهمی در قانون، تعیین شده اند و برخی دیگر از اهمیت اساسی و بنیادی برخوردار نبوده و صرفاً جنبه شکلی و تشریفاتی دارند که متأثر از قواعد اساسی است.

اصول و مقررات جوهری و اساسی به تعبیری اصول قاعده ساز معرفی شده اند. این اصول قاعده ساز هر چند خود بر مبنای مجموعه ای از قواعد حقوقی بنیان گذاشته شده اند اما در عین حال، رعایت آن ها در جریان رسیدگی کیفری، پایه گذار قواعدی است که در قانون، رویه قضایی و نظریه های حقوق به رسمیت شناخته شده اند. قاعده ساز بودن این دسته از اصول در مقابل اصول راهبردی که قاعده ساز قلمداد نمی گردند، باعث گردیده است تا قانونگذار و رویه قضایی در تعیین ضمانت اجرای عدم رعایت آن ها از ضمانت اجرای خاص دادرسی استفاده نماید. (باقری نژاد، ۱۳۹۴، ۱۲۱) پس می توان گفت اصول وقواعدی، بنیادی و اساسی است که حقوق دفاعی و بنیادی اصحاب دعوی کیفری در آن گنجانده شده است و اقدامات و قواعد دادرسی در پرتو رعایت آن، دارای اعتبار و ارزش قضایی است.

دادگاههای بین المللی یوگسلاوی سابق و رواندا نقض اصول جوهری و اساسی که موجب بطلان می شود را به تاثیر آن در مسیر دادرسی تعبیر کرده اند. به موجب ماده ۹۵ قواعد آئین دادرسی و ادله این دو دادگاه در صورتی که ادله از روش هایی حاصل شود که شبهه ی اساسی در قابل اطمینان بودن آن ایجاد نماید یا پذیرش این ادله، مخالف درستی دادرسی باشد و لطمه جدی وارد کند نباید مورد پذیرش قرار گیرد. بر اساس این مقرر، ادله نه صرفاً به دلیل نحوه ی تحصیل آن بلکه به دلیل نتیجه ی خاصی که ممکن است از این طریق حاصل شود قابل رد هستند. تحصیل غیر قانونی ادله به خودی خود باعث رد ادله نمی شوند، بلکه این امر وابسته به تاثیری است که این نوع تحصیل ادله بر اعتبار این ادله و درستی دادرسی می گذارند. (دریابیگی، ۱۳۹۷، ۱۱۲) در حقوق آمریکا با اصلاحیه چهارم قانون اساسی مصوب ۱۷۹۱ قاعده بطلان دلیل شکل گرفت و دلایلی را که حاصل از عدم رعایت حقوق متهم که در قانون اساسی پیش بینی شده بود مورد توجه جدی قرار گرفته است. دادگاهها در مقابل هر گونه بی قانونی رسمی و تضييع حقوق بنیادین افراد، اعمال این قاعده را باعث تضمین حقوق آنها اعلام نموده اند. هر چند در ابتدا رویه قضایی به تمام قواعد دادرسی که جنبه تشریفاتی - شکلی و همچنین بنیادی، داشته توجه نموده بودند ولی به مرور زمان با استثنائاتی که در اعمال اجرای این قاعده بوجود آمد، توجه محاکم به اصول و مقررات بنیادی و اساسی معطوف گردید. بنابراین با نگاه تطبیقی در نظام های حقوقی مختلف می توان گفت با توجه به نقشی که اصول و مقررات بنیادین در دادرسی دارند، جوهری و اساسی بودن آنها قابل تشخیص است و بر این اساس می توان گفت این نظریه می تواند به عنوان معیار عملی و اجرایی در اعمال قاعده بطلان تلقی گردد.

امروزه چگونگی اعتبار ادله و ضوابط حاکم بر آن در دادرسی کیفری، نظام های حقوقی مختلف را مورد توجه قرار داده است. پیشرفت روز افزون علم حقوق و در نتیجه کشف روش های نوین سبب گردیده است که با گذر از نگرش منصوص و جزئی نگاه عام تر و کلی تر به قاعده بطلان دلیل صورت گیرد. قاعده بطلان دلیل در واقع روند معکوسی در برابر فرایند دادرسی طی شده است و این فرایند را به نقطه پیشین و یا حتی به نقطه آغازین باز می گرداند و امکان رسیدگی مجدد در رابطه با ادله ابراز شده یا حتی کل فرایند دادرسی را فراهم می آورد. طرح شکل گیری قلمروی اجرایی قاعده بطلان دلیل موجب تصویر روشن تر و نگاه دقیقتری به معیارهای اجرای قاعده در روند دادرسی کیفری است. با ظهور نظرات مختلف در جهت تعیین قلمروی اجرایی این قاعده که مبتنی بر فلسفه وجودی و هدف و یا مبتنی بر واقعیت های عینی خارجی و دارای جنبه اجرایی است، معیار ذهنی و مبتنی بر هدف به طور کامل قابلیت اجرایی ندارد. زیرا نمی توان گفت که هدف مورد نظر اجرای قاعده بطلان دلیل به طور مطلق مصلحت عمومی یا خصوصی است و بعلاوه نمی توان تفکیکی میان مصلحت عمومی و خصوصی قایل شد. زیرا اساسا مصالح عمومی و خصوصی در دادرسی های کیفری چنان بهم گره خورده اند که نمی توان وجه تمایزی بین آنها پیدا کرد. اما توجه به معیار عینی و خارجی که در دادرسی کیفری مورد عمل قرار می گیرد می تواند راهگشای دستگاه قضایی، وکلا، متهمان و مرتبگان دستگاه قضایی در جهت تضمین حقوق متهم قرار گیرد. در معیار عینی، نظریه ابطال پذیری به موجب قانون، نظریه حداقلی اعمال قاعده بطلان دلیل است که به عنوان یک قاعده سنتی و برگرفته از ساختارهای داخلی هر نظام حقوقی، می توان آن را مقید به قانون فرض نمود. یعنی آنکه نظام قضایی به ما هو نظام قضایی هر آن چرا که خود بر اساس قانون به عنوان امری باطل کننده قلمداد نموده است می تواند توسط متهم در برابر ادله ابراز شده مورد استناد قرار گرفته و بر مبنای آن تقاضای ابطال تحقیقات بعمل آمده را بنماید. این نظریه با واقعیت کنونی قاعده بطلان دلیل کمترین انطباقی ندارد. چرا که در چارچوب این نظریه نظام قضایی در چارچوب رویکردهای تثبیت شده خود باقی می ماند و تنها اختیار بطلان را بر مبنای قانون گذاری صورت گرفته به متهم واگذار می نماید. با پذیرش رویکرد حداقلی و مبتنی بر تعریف قاعده به عنوان قاعده ای قانون محور، امکان تحول نظام قضایی در چارچوب اجرای قاعده منتفی و به کلی دور از دسترس قرار خواهد گرفت و قاعده را به یک قاعده محلی و بومی و درون ساختاری و نظام قانونی و قضایی را به عنوان نظام مسلط بر قاعده تعریف می کند. چرا که با وجود قوانینی که نقض حقوق دفاعی متهم را به همراه دارد، به استناد این قاعده نمی توان تحقیقات صورت گرفته را که بر مبنای چنین قانون گذاری های غلط و نادرستی انجام پذیرفته است باطل نمود، بلکه تنها می توان در چارچوب موارد پیش بینی شده در قانون، برخی اقدامات مجریان و دستگاه پلیس و یا مقامات تعقیب را مورد ایراد و موضوع ابطال قرار داده که در نهایت امکان تحول نظام قضایی در چارچوب اعمال قاعده مذکور را منتفی ساخته و از میان خواهد برد. اما نظریه نقض اصول بنیادین و مقررات اساسی دادرسی کیفری بر اساس انطباق قاعده با تحولات حقوق دفاعی متهم بنا گردیده است و این امکان را به متهم واگذار می نماید که در بستر تعیین حقوق دفاعی و رعایت اصول بنیادی و اساسی مقرر در قانون آیین دادرسی کیفری در هر زمان امکان بطلان تحقیقات صورت گرفته را تقاضا و پیگیری نمایند. به بیان دیگر نظریه نقض اصول بنیادین و مقررات اساسی دادرسی کیفری در چارچوب رویکرد حقوق بشری در فرایند دادرسی کیفری و بر مبنای یک

رویکرد حداکثری از قاعده بطلان دلیل بنا گردیده است. در این نظریه موارد بطلان دلیل در قانون احصا و شمارش نمی گردد بلکه این امکان فراهم می گردد تا با تحولات صورت گرفته در حقوق بشر و همراه با تحولات تضمینات حقوق دفاعی متهم، امکانات و شرایط جدیدی برای متهم جهت به زیر سوال و محاق بردن تحقیقات صورت گرفته در هر زمان فراهم گردد.

بر اساس رویکرد مدرن کنونی، قاعده بطلان دلیل به عنوان یک قاعده جهانی در برابر ادله ابراز شده توسط دستگاه قضایی ملاحظه و بررسی می گردد. پیامدهای پذیرش این نظریه اصلاح نظام قضایی کشور خواهد بود و با تلقی ما به عنوان قاعده مطلق و مبتنی بر حقوق بشر و مبتنی بر نقض حقوق اساسی و جوهری انسان در روند دادرسی کیفری عملاً قوانینی که ناقض حقوق بشر بوده و در نظام قضایی به عنوان قوانین جاری و حاکم در کشور مورد استناد محاکم قرار خواهند گرفت، در نهایت به بطلان مستمر تحقیقات و اقدامات صورت گرفته و یا حتی بطلان فرایند دادرسی کیفری انجام یافته مبدل خواهند گردید. امری که سرانجام قانونگذار را به تغییر و تبدیل قوانین ناقض حقوق متهم به قوانین مدافع حقوق متهم ناگزیر خواهد کرد. به عبارت دیگر تلقی از قاعده بطلان دلیل به عنوان یک قاعده جهان شمول تغییر بنیانهای قانونی را به همراه داشته و این قاعده را حاکم بر عملکرد قضایی و تقنینی می سازد و موجب تغییر قانون به واسطه رویه قضایی می شود.

منابع

الف: فارسی

۱. استفانی، گاستون و دیگران، ۱۳۷۷، آئین دادرسی کیفری، ترجمه حسن دادیان، جلد دوم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی
۲. ایرانی ارباطی، بابک، ۱۳۸۶، مجموعه نظرهای مشورتی جزایی، جلد نخست، چاپ دوم، تهران، انتشارات مجد
۳. آشوری، محمد و دیگران، ۱۳۸۳، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، چاپ اول، نشر گرایش
۴. باقری نژاد، زینب، ۱۳۹۴، اصول آئین دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران، انتشارات خرسندی
۵. خالقی، علی، ۱۳۹۶، آئین دادرسی کیفری، چاپ سی و ششم، جلد دوم، موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش
۶. دریابیگی، سیمین دخت، جانی پور، مجتبی، سبحانی، مهین، ۱۳۹۸، بررسی قاعده رد ادله در دادگاههای کیفری بین المللی یوگسلاوی سابق و رواندا، مجله علمی پژوهشی مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دور، دهم، شماره سوم
۷. گرجی، علی اکبر، ۱۳۸۳، مبنا و مفهوم حقوق بنیادین، فصل نامه حقوق اساسی، شماره ۲ ص ۱۷
۸. راسخ، محمد، ۱۳۹۳، حق و مصلحت، مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، نشرنی
۹. زراعت، عباس، ۱۳۹۰، بطلان در آئین دادرسی کیفری چاپ نخست، بنیاد حقوقی نشر میزان
۱۰. صانعی، پرویز، ۱۳۷۷، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران، انتشارات گنج دانش
۱۱. عارف احمدی، محمد، ۱۳۹۶، دادرسی منصفانه، چاپ نخست، بنیاد حقوقی میزان
۱۲. فضائلی، مصطفی، ۱۳۹۳، دادرسی عادلانه، موسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی، چاپ سوم
۱۳. کوهن، کارل، ۱۳۷۳، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات خوارزمی
۱۴. گلدوزیان، ایرج، ۱۳۷۴، حقوق کیفری تطبیقی، جلد اول، چاپ اول، موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی
۱۵. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۹۱، قواعد فقه ۴، بخش جزایی، چاپ ۲۴، مرکز نشر علوم اسلامی
۱۶. نیویور، دیوید دلیو، ۲۰۰۸، نظام عدالت کیفری و ساختار محاکم در آمریکا، ترجمه حمید رضا قراگزلو، مجمع علمی و امید، جلیل، نیکویی، سمیه، ۱۳۸۷، تعریف و مبانی علنی بودن دادرسی کیفری، فصلنامه مدرس علوم انسانی دور، ۱۲ فرهنگی

1. Acker, James and Daivid Brody, *Criminal procedure: A Contemporary perspective*, Jones and Bartlett Publishers, 2nd Edition, 2004
2. Amnesty International, *fair Trial Manual*, second edition, Amnesty International Publications, 2014.
3. Don, Mathias, "The Accused's Right to fair Trial: Absolute or Limitable?", *New Zealand law Review*, No. 2, 2005
4. Lafave, Wayne R., "The Smell of Herring: A Critique of the Supreme Courts Latest Assault on The Exclusionary Rule", *Journal of Criminal law and Criminology*, Vol. 99, Issue 3, 2009.
5. Nowak, Manfred, CCPR Commentary, *UN Covenant on Civil and Political Rights*, N. P. Engle publisher, 1993.
6. Safferling, Christoph. J. M., *Towards an International Criminal Procedure*, Oxford University Press, 2001
7. Thomas M. Franck, *Fairness in International Law and Institutions*, Oxford University Press, 1997
8. Trechel, Stefan, *Human Rights in the Administration of Criminal Proceedings*, Academy of The European Law European University Institute, Oxford University Press, 2005.